

باشند و ایشان را نیز کشف این قدر حال که این چاه ضلال و لغلال است می شود و وقوف به غیر
 نیز استیفا و اجتناب و احتراز و سد باب ارتکاب احوال معاصی بر عذاب می کند فمن شاء الاطلاق
 عليه و نياوه الا اعتبارا لهذا الشأن فليخرج اليه كتاب التسمي بلفظه الايمان فانه في تحقيق احوال قسره
 و همیشه عاينه البيان و على البرهان في هذا الزمان الكون و انستنی است که راقم این سطور را نیز که
 ساکنین کلکته و ما طنین قرب جوارز بگناه فریشتان است تبتی احوال خسران ملل شان
 برگزافی است و مستعان حقیقت نبوش بر اگوش صد اقت نبوش شنیدنی حالی باو که
 این مستند نیز از مدت هفتده هجده سال درین بده رحل اقامت بر انداخته است و با اکثر
 از فریشتان بواسطه یکجائی مسکن و نوکری و تقاضای هر شام و صبحگاهی ارتباط کمال و خصاص
 منقطع حاصل بوده است با یکی از ایشان که سکرتری آن انجمن باشد خوب تعارفی در میان
 بوده و بر جاده مطارحات و مطالبات قدمها بر گذاشته است اتفاقاً روزی جمعیت شان
 قاصداً فریشتان که معنی این لفظ باصطلاح آنان بزرگراه باشد شدم و باستماع شکوه
 و شان آن مکان که گوش می خور و باطمانی که باید و نظافتی که شاید بهمت و بهمت هر چه
 تمام و کمال با دراک حال آنجا رسیدیم و داخل مکان گردیدیم و دیدم مکانی هول انگیزه بود
 که قدم هر کس باطمینان دل فراتر نتوان گذشت بلکه بویله اولی بهجوم خوف و بیم شیطان جمیع
 احتمال پانزده قوی می باشد با جمله کجرات تمام تر نظار خندان و فرحان بخیاں این که کشف این
 علی و جبر الکمال خراپ شد و سر اسیمه و هر اسان در باطن که چه پیش آید بالامی بام بر آید
 که جلدی از مصحف شریف یکجا بر نیزی نهاده شده است پرسیدم که عرض از آن چه باشد
 که اگر مسلمانان رجوع باین حلقه در آرد و خواستگاری به اخذ این طریق بدیعه کند اولاً با و سوسند
 آیتان منقطع و اوده می شود باین مصحف که بر غیبت و طیب خاطر اخذ انظر لیته میکند با بگراه و
 بخلوص و صدق نیت بانقضی من الاعراض هر گاه خلوص خود بسوگند و آیتان منقطع مویکد
 که زمام او را در جریده اعمال شان درج میکنند و برگردنش تعلیق و رنجوستی کرده با رباب
 مشرف حضور متهتم طلبه فوق تر از آن که درجه و می است می نماید شما سوگند به پیشانی
 بتصرف تمام و اجتهال بالاکلام که می بایک نوبات باطن وی را ببعرض بیان در می آرد

چون پیمان محکم و عهد مضبوط و کفایت درجه سوم که متهای مجالس شان باشد بدستور مقرر آنجا
 به پیمان درست کارش را راست نموده باز بر حسب قهقری بر میگردد و آنند و بعد به اولی زمره
 متعلمین منسلک می نمایند تا به تعلم و تحفظ علم انجام پذیرد و از رویه مباحثات شقوقات اخرویات
 و زود هرگاه بطبیعی هر علم اولی پرداخت که علم اسفل السافلین است و بیاموخت و در آن لعن ابره
 بر چنین خورد بر درجه دومی مترقی گیرد و در ششم ششم علی قدر مرتبه الکلمات بدرجات عالیات که در
 نفس الامر صورت وقوع و پیوسته بر کلمات باویات اندر میرسانند که مرتبه کمال شانی است
 ایشان متوجه آن می باشند اما مساوی این فن پس سه چیز پیش نیست اول تعریف و بیان
 حقیقت و ماهیت آن که سحر است و اموری اندر مشابیه بخوارق عادات اما در حقیقت سحر و طلسمات
 و شعبده از خوارق عادات نیستند چه آن سحر اخلت عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن
 کند بکرم حیران عادت بران مترتب میگردد و چنانچه ترتیب شفا بر علاج طبیب حاذق و خوارق
 عادات آنست که نه بچنین بود و دوم موضوع این فن که مغیبات است که از عوارض و اشیاء
 آن بحث درین فن است و آن برای آنست که در جاهلیت مردمان بودند که وقتیکه فرود می
 در وادئی بسفرهای شان می گفتند که پناه میخواهم بسید این وادی از بدی سفها و قوم او میگردد
 و در امن امان و اطمینان تا که صبح میگردد و این معنی موجب زیادت اثم و طغیان و باعث جرات
 و شر و تکبر ایشان میگشت زیرا که جن بنا بر آن میگفتند که ما سه داران جن و انس ایم پس فی
 انفسهم این امر باعث پندار عظمت و شرافت نفس و از دیاد و کفر ایشان میگردد و بسبب
 اینکه معاطه بنی آدم با ایشان بدینسان است و در میان اینگونه انس و جن استماع هم
 بدان سلوک بود و اما استماع الانسی با سبب فی قضا و حواججه و امثال او امره
 و اجساره و بسی مین المعنیات و نحو ذلک و استماع این بانرا بی تعبیه ایاه و شفاعت
 و نحو آنست که این گذشته بکنوع سحر است شیاطین را و نوع دیگر از ایشان متعلق است
 باحوال شیطانیه و کشوف بریاضات نفسانیه و مخاطبه رجال الغیب است و مر ایشان است
 اموری مشابیه بخوارق عادات که مقتضی است این را که ایشان باشند و ستان خدا بود
 بعضی از ایشان که امانت مشرکین میکردند بر مسلمین و میگفتند که رسول امر کرده است

بمقابلہ مسلمین بحیث مشرکین بنا بر عصیان مسلمین و در حقیقت ایشان بودند از خوانندگان شکران و تعظیم
 نماید و عرض این فن که باعث است بر اخذ و اختیار این طریقه تا پنجار و مرتب است بر این
 عاقبت کار و آن استمداد و استعانت این طائفه است از جان و شیطان که در ضرورات و حاجات
 و شدائد و مصائب التماس ایشان می برند و حصول مرادات و دفع مضرات از زبان می طلبند
 ازین روست که این طائفه را اوعامی نامی است لغویاً با لفظ من و لک که بعضی انبیاء را در بزمگاه
 خود می توانستند طلبید چنانچه خود با اتم سطور یکی از مظاهر آن در بزمگاه شان مطارحه روی و
 بزبان فخر بر کشود و گفت که حضرت آدم و داؤد و حضرت سلیمان و حضرت موسی را علی بنیاد و بیاد
 و اکل التحیات در آنجا میتوان طلبید و قادر اند بر اینکه مکلف دعوت آنان شوند و حضرات
 شان بقبول تکلیف دعوت شان تشریف می توانند آوردید حرف از کیفیت قدوم و اوضاع
 و اطوار و ملبس و دیگر مہبات شان در میان رفت گفتند که شبیه با سلامیہ میباشد آنگاه
 از کیفیت کلام شان سخن رفت گفتند که ایشان را قدرت بر تکلم همه انواع السنه حاصل است
 لیکن بضرورت جمل ارباب این انجمن که خبر بر لسان انگریزی قدرت بر زبان دیگر نماندند با جا
 درین بزمگاه بناب شان هم با انگریزی مستکرمی باشند پس در نیام و نمانند است که لغویاً با لفظ
 من و لک در علم احضار انبیاء یعنی چه وجه معنی و این گفتگو با که سر سیر الحاد و تزندق است با دم اسلام
 و ایمان اگر نباشد چه باشد پس قول نامعقول شان که در اضطرر لقیه شان فساد و مفرت
 چسبک و مینی نیست و منافاتی ندارد شایسته اعتبار اولوالابصار و اولیای محض عوام فریب
 عقلائی نیلانیکیو ثابت و ظاہر و منجمله قباچ شنیدہ شان شان یکی اینکه ایشان خود را بری از طاقت
 و عبادت خالق خود میدانند و گویند که ما چون آزاد گشتیم و ملقب بلقب آزادی شدیم دیگر
 ما را چه حاجت بکدامی عبادت و نه خالق ما را نیاز شدی بعبادت و بندگی ما و چنانکه او خود از عبادت
 ما غنی بالذات است، مآثر از قید تکلیف بدان مطلق العنان بالذات ایم دیگر این که در بزمگاه
 شان اتفاق افتاد و پیش عدم احضار حضرت عیسی علیہ السلام بود گفتند که درین انجمن
 کسی را اینقدر کمال حاصل نیست که مکلف قدوم مبارک شان گردد و الا این امر هم مستحکماً
 فن نیست بلکه منجذرات است ازینجا است که در بزمگاه چرمین که چشمش و کفنت است و ابالی

آن آئین بر کمال و صاحب حال اند جناب شان هم رونق افروزمی باشند و بیکر آنکه از حرکات
 بی برکات آنجا برای العین مشاهده افتاد شکسته فداوه بودن آلات و ادوات آن نشینان یک
 است که انباری از کرسیهای غشی باسجکام تام که در مجلس انسی در سالها سال هم اینقدر
 شکست و ریخت نمی پذیرد دیده شد و از علت آن پرسیده شد گفتند بقدر مبارک مهاریان
 بزنگاه بیکر آوردم بلکه بزبان گفتیم که سبحان الله چه ارباب تهذیب و تمیز اینجا نشینان
 که یکی از امتیازات صفائی بارشان این باشد که هست سوم اینکه ماورای اهل کتاب متدین
 بدینی معتبر و بیکر از اهل شرک و بت پرستان چنانچه هنوز مردود و امثالشان را مردمانی نماند
 تمسک و اندونه نسوان هیچک وین را می گزینند و آن معاطه قویه است که اهل دین را بدین
 بیدین میا زند و بدین اجوله پر عجز و غرور و فخر را بدام و در نمیکند باقیاند کلام و رنگه و غیر
 بیان و جان سخن درین فن است که وجه کتمان این بیان و تحقیق آن راز در میان چیست
 وجه باشد پس اکنون باید شنید که وجه کتمان آن چند این نیست که تخلف جان است و
 تمویل شیطان متعلمین را و اما محافظت و احترام جاه شریف این مهم علی وجه التام باشد
 و اعتقاد مردمان نسبت با ایشان متلاشی نشود که متعجبتر آن عمل شود و موجب برمی کار
 شان باشد که آنوقت پرده از روی کار برانند و انبساطی فرخنده پیش هیچ کس آن وقت
 صحیح را شاکسته نباشد پس بنا بر مزید احتیاط باید بیکر تو اصرار باخفا و آن هم شجده عمود است
 و در داخل ایمان معاطه می باشد که تجویز اظهار آن بهر خاص و عام هر آینه از مشروعات آن
 شریعت باطله نیست لیکن چه چاره که حق تعالی تفضیح حال شان می کند که برابر اب صدق
 اعتقاد و قیام آن بلا افتام بکنند و برانگونه شرک عظیم که در رنگ تشیع اطاری نمایند یک
 اطلاعی می بخشد و من بیدری اندک کلامی که در من تفضلک علی ما وی که اما آن آئین بیرون
 انهم یصلون الغیبات فلما کانوا لیسیر قرون اشرع و یصیرون الیه الاکاذیب و یلقونه الی لکسته
 قدر کوه و قشای و لیک و شاع آن آئین تعلیم لغت جمع سلیمان علیه السلام الکتب و قننا
 طلمات و لک الشیاطین علیها الناس فاستخرجوا ما فیها من خیرها لولا انما لک که بعد از
 فاعلموه و رخصوا کتب انبیاءهم قال الله تعالی بر همه تسلیمان و ردوا علی الیهود و النصارى و

فِي تَوْحِيدِ الظُّهُرِ وَالْإِلَهِيَّةِ مُحَمَّدٍ بِرُسُلِهِمْ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ الْأَسَاحِرُ وَالْمُكَلَّمُونَ سَلِيمِينَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
كَفَرُوا بِاللَّاتِ فَكُلٌّ فِي تَرْيَاقِ الْعُلُوبِ وَوَرَيَاقِ الذُّقُوبِ وَكَانَتْ الْحُجْنُ مَعَى عِلْمِ الْعَيْبِ فَلَمَّا حَسَرَ
سَلِيمَانَ مَدَّتِ الْحُجْنُ أَنْ كَوَّلُوا الْعِلْمُونَ الْعَيْبَ بِالْبُؤْسِ فِي الْعَدَابِ الْمَسْبُورِ فَقَطْ (جوابی)

تائید و تصدیق دیگر کہ بعد تکمیل رسالہ مہولت این رسالہ من القدر بہرہ

باید دانست کہ بعد تنقیح و استکشاف و تحقیقات ماہیت فریض و تمیز مضامین مندرجہ این رسالہ
ہر گاہ مولف کتاب از کلمتہ معاودت کردہ باز بلکہ نور سید چون با اینہ تحقیقات در بہر حال نہ فرستہ
بہچو مضامین در رگ جان می خلید تا آنکہ من اللہ و ربک صحیفہ اوہ اخبار خیابان مضمون منظر و آراء
چون بزبان آرد و عام فہم بود لہذا عبارات و الفاظ نقلش رہنا نوشتن با مختار و توشیح و اورا کلام و توشیح
نقل اوہ اخبار و در بیان ماہیت و حقیق حال فریض نمبر ۱۶ جلد ۱۶ ص ۱۶
مضطبوعدہ ۱۶ - اپریل ۱۹۲۲ ع

واضح ہو کہ فرقہ فریض ۱۳۰۰ء و ۱۳۰۱ء کو در میان ملک اٹالی میں ایجاد ہوا، معنی اس لفظ کو آرا و معمار کہ ہیں
اور حضرت داؤد علیہ السلام کو طرف اس مذہب کو منسوب کرتے ہیں اور یہ مذہب بہر صیبا یونکے
اور کسی ملک اور قوم میں نہیں ہے اونکے نزدیک غرض اس مذہب سے یہ ہے کہ جو شخص اس میں شامل ہو
وہ اپنی مذہب پر حسین ہو مستحکم اور ثابت قدم ہو جائے اور اس مذہب میں عیسائی اور یہودی اہل کتاب
اور اہل اسلام کو داخل کرتے ہیں ہنود اور عورت کو خواہ کسی مذہب اور قوم کی نہیں شامل کرتے
مگر سنا ہے کہ فرانس کے فریض ہلالے عورت کو بھی اس فرقہ میں شامل کرتے ہیں اور سطر لقیہ کو شامل
ہونے والے شخصوں کا عجیب حال ہے کہ وہ اس راز کو کسی سے خواہ کیسی ہی اور کافر نہ دوست ہو
یا کبیر ملک اور دولت دیوے یا کوئی اور نگو جان سے مار ڈالے بیان نہیں کرتے ہیں اور یہ حال
یہ اس فرقہ کے تمام عالم میں کسی ملت اور قوم میں نہیں ہے جو کوئی کسی سے نہ کہے کہ ہر قوم اپنے دین
اور مذہب کا اعلان اور افشا اور شیعہ چاہتے ہیں نہ اخا اور کوئی بیان اور نہ کرنا یا پہلا ایسا
تعمین ہے جو کوئی کسی سے نہ کہے عالم نشہ شراب وغیرہ میں آدمی از خود فرستہ ہو کر اپنا حال خود بخود
بھی بیان کر دیتا ہے مگر فریض والوں نے جو اس حالت میں بھی دریافت کیا گیا اونہوں نے او کو بولا

نہیں کیا ایک مکان فرمیشن کہہ جاتا ہے اور زمین اسلوشل ملوار و بندوق اور کتب سماوی میں سے تورت
 اور نخل اور زبور اور قرآن مجید اور تصویح میں انبیای مرسل اور پرانی جوڑی اور آلات معاری وغیرہ
 اور کچھ صندوق متعلقی ہوئی ہیں اور درمیان اس مکان کو حبت کی ایک تصویر لگی ہے اور جو متعلق
 اس تصویر کے ایک کرسی رکھی ہوئی ہے معلوم یعنی سرشت اس مذہب والوں کا اس کرسی پر
 بیٹھا ہے اور قواعد اور امور اس مذہب کو ادا کرتا ہے اور جو شخص فرمیشن جدید ہوتا ہے اور کون
 کے کتب سماوی سے اس شخص سے حلف لیا جاتا ہے کہ میں جس مذہب پر ہوں اس کے مخالف
 کوئی قول اور فعل نہیں کروں گا حقیقت میں جو شخص فرمیشن ہوتا ہے وہ اپنی دین پر بخوبی ثابت ہوا
 اور نیکویت ہو جاتا ہے اور مذہب اور ملت اس کے میں کچھ نقصان اس کے سبب سے عاید نہیں ہوتا
 اور آپس میں اس فرقہ والوں کے نمبر اور درجہ مقرر ہوتے ہیں اور درجہ کی کمی اور زیادتی باقتدار کو
 قدامت اور ریاضت کو اس کے قواعد کے انجام دینی کو ذریعے سے ہوتی ہے اور اس مذہب والوں نے
 بڑی بڑی کتابیں بطور اصطلاحات تصنیف کی ہیں فرمیشن والے انکو پتہ نہیں اور ہر ایک شخص سے
 بطور رخصتہ کچھ ماہواری بھی لیا جاتا ہے اور لہذا روپیہ اول مرتبہ بروقت ہونی فرمیشن کے
 لیتے ہیں اور اس روپیہ سے مصارف ضروری متعلقہ اس مکان کے انجام پاتے ہیں اور جو
 فرمیشن والا مفلس اور محتاج ہو جاتا ہے تو اپنا سکو اس روپیہ میں سے کس قدر دیا جاتا ہے اور
 اشخاص فرمیشن متمول اپنے پاس سے بھی اس شخص مفلس کو بہت کچھ دیتی ہیں اور ہر ایک شخص
 کو ایک تمنا بھی ملا کرتا ہے اور کچھ حرکات اور سکناات بطور سلام کے ادا کر لوگوں کے عیسوی فرمیشن
 جیکے ذریعے سے آپس میں وہ ایک دوسری کی شناخت کر لیتی ہیں اور ہر مہینے میں کچھ کم و زیادہ ہا
 عرصہ میں سب فرمیشن جس شہر میں فرمیشن کہہ جاتا ہے متعلق ہو کر کوئی جگہ کہتے ہیں اور وہاں
 مکان میں اور بہت سے عمدہ شعبہ عجیب و غریب ہوتی ہیں بعض شخص جو تیار فرمیشن ہوتا ہے
 وہ دیکھنے حالات عجیب و غریب سے ڈرتا ہے بہت سی باتیں اس مذہب کے متعلق ہیں مگر
 انکا حال کسی کو معلوم نہیں ہوتا جو شخص جس مکان میں فرمیشن ہوتا ہے جب تک وہ مکان
 اس کیفیت کے ساتھ بہستور رہتا ہے وہ شخص کیفیت حال فرمیشن بیان نہیں کر سکتا ہے
 اور جس قدر وہ مکان ٹوٹ جاتا ہے حسب قدر آدمی اس مکان میں فرمیشن ہونے میں دکھتا ہے

احوال و حقیقت بیان کر رہی ہیں یہ سب احوال مذکورہ بالا بہت صحیح اور مستقیم اخبار عالم کے ایک دست
کا بقیہ کا کلمہ معانیہ کیا ہو لے بعضے انگریز جو خود فرمیشن ہوئے ہیں اور انہوں نے اس طریقہ اور
نہیب کی بہت خدمت کی ہے چنانچہ کہ بیان ہاتھ صاحب نے جو کہ منصوری پر رہی ہیں ان کتاب
اسکے خدمت میں تصنیف کر کے رڈر کی کے چہا پر خانہ میں چھپوائی ہے اور نیز ایک صاحب فرمیشن
نے جو سابق دفتر صدر بورڈ میں ملازم تھے اس نہیب کی خدمت میں ایک مضمون اخبار انگریزی
میں چھپوایا تھا غرض فرمیشن کے فرقہ کا عجیب غریب حال ہے کما حقہ حقیقت اور سکی خبر اور انہی
کے خود فرمیشن ہو و ریافت نہیں ہو سکتی فقط اخبار عالم اکنون مولف رسالہ می نویسد کہ
این صحیفہ اخبار مطبوعہ مرقوم الصدر مشعر کیفیت حال فرمیشن اصل قطعہ از مبلغ وہ اخبار ہر سانیہ
شامل اصل مسودہ رسالہ بنا کردہ شد تا بر تصدیق و شہادت ہمہ مضامین قیاسی و نفسی رہا نیز
شاہد عادل و نامید کامل باشد زیرا کہ بنامی مضامین رسالہ از عقل و قیاس و نفس و قرآن عقلی
و قیاسات نقلی است پس ہر مضامین قیاسی ہر خدی بیان واقعی و صحیح باشند کہ مسلم الثبوت کتر
می باشند کہ ان الطریق لایعنی من الحق شاید پس تاکہ از زبان اہل آن کہ خود فرمیشن کا ارتقا و
باشد روایت چشم ویدہ اس نباشد کی مفید یقین و وثوق تواند بود کہ ان بعض الطریق اخبار
ہم آمدہ است و این روایت چشم ویدہ از زبان فرمیشن محال است زیرا کہ سہ آنرا کہ خبر شد خبر
باز نہاید از اینجا است کہ انچہ نامکان تحقیقات و استکشاف این معما با اختیار و کوشش خود
پذیرفت و قتیہ بزرگداشتہ تقبوت و تصدیق مضامین قیاسی شاہد عادل قرار دادہ شامل رسالہ
کہ وہ شد از انجلا انیم در صحیفہ اخبار مورخہ الصدر کہ نظر و آمد مہل گذشتنش رواند است شد
کسارفتہ انفا بعد اوراک ہمہ مضامین قیاسی متدرجہ ہر کہ این را با معان نظر ملاحظہ خواهد کرد
العبا مید از خدا است کہ سرتشتہ انصاف از دست نخواہد داد و مضامین قیاسی خلاف نفس الامر
نخواہد دانست اول نام فرمیشن بعینہ مطابقی است کہ وجہ تسمیتش بیشتر نوشتہ ام دوم
کتاب کہ بنامی این ایجاد از قنہ سلیمان علیہ السلام و معاران عمارت بیت المقدس ہوجہ اول
دست مند و نمویس از خصوص آیات قرآنی نوشتہ است بیان واقعی است و بر دل بھی نشند
و عقل ہم قبول می کند و قرآن مجید ہم تصدیق آن گواہی میدہد و درین اخبار مطبوعہ کہ یکدیگر

از زمانه حضرت داود علیه السلام آبروی ایجادش نوشته است در نیم چندین شاقص و قضا و نبوده است بلکه یکدیگر به بالاتر تصدیقش قوت می بخشد چه عجب که بنا بر مغلطه و تقویت کار فرشتگان باشد تا ما را از انحراف از دست نرود و پرده از روی کار برینفتد شوم اینهم در تحقیقات قیاسی خود مولف رساله نوشته است که زمان همدوره فرمایش نمی کنند محض تخصیص اهل کتاب از بودی و نصرانی و محمدی است زیرا که عقاید زمان خود ضعیف و ایمان ضعیف حاجت انخواهیست و نیز حفظ راز از زمان در بعضی مفسرین و پیرو خود کتاب ندارند به لغزش ایمان چه حاجت لاجرم همین اهل کتاب را از عقیده آنها برگردانند کار شیطان است چهارم اینکه تقویت و استحکام دین و هدیه ابائی خودش که درین اخبار مطبوعه می نویسند اینهم از مغلطه فرشتگان است تا ما و اهلان تقویت مذاهب خود نمیدهد باختیار این مایل تر شده ازین دام فریب بیرون نرود گرفتار آیند و مولف هم در همین رساله بجای خود می نویسد که یوسف از شیاطین خاتم سلیمان یافته بجای سلیمان بر تخت سلیمان نشسته بود او بر ذرا و لنین برده بود و بدو که بظاهر در عبادات و ارکان دینی فرقی نداشتند اما او که حضرت سلیمان علیه السلام از امتحان الهی نجات یافته باز بر تخت سلیمانی نشسته از فرق عبادات و عبادات منفرد شد و تدارک نماید که واقع که حضرت سلیمان علیه السلام باز خاتم یافته بر تخت سلیمانی نشسته یکبار از شیاطین معوی را بطریق و زنجیر گرفتار و اسیر کرده بر ریا و زیر زمین مقید و دفن کرد که این مولف از وی اخبار نبوی و آیات قرآنی بیشتر در همین رساله نوشته است که مضمون این اخبار آمده هم تصدیق آن گواهی داد و مضمون قیاسی توثیق و یقین انجام میدهد از من فضل بی و در آخر همین محفیه مطبوعه می نویسد که کتابی ازین صاحب ساکن کوه منصوره و یک صاحب دیگر ملازم صدر پور و خیابان چنین نسبت از نسخه کتابی نوشته چنانچه گمانیده اند کس اگر تقویت دین خود درین میدانند چرا بنده متشنس انتقد را اهتمام لطیف روا میدادند باقی آنچه حال احتیاجی کمال و صورت مکان فرمایش مولف از تحقیقات خود و در این عقلی و نقلی نوشته است همه مطابق واقع بوده است که مضمون این اخبار مطبوعه تا به تصدیق آن گواهی میکند چه تحقیق اخیر که صورت افشای راز فرمایش بعد و برانی مکانش آنچه درین اخبار مطبوعه مرقوم است این صورت اخیر من الله بکرم تقدیر چشم ظاهر نمایان گردید و پرده از روی کار بر افتاد تا اینجا که تقریب عقلی و نقلی و قیاسی و حکایات سمعی کار گوشش و زبان و قیاسات عقلی بود ازین بار کار

چشم ملاحظه کرده همه شکوک و شبهات و حکایات سیمی را برایت معاینه رای همین بدلی باید کرد که خبر
چشم دیده موجوده کابل بعد ازین تعلیم می آید و این عرصه که از جمله تأییدات نمیدی کتابی دیگر نظر
درآمد بعینه همین مضمون با اختلافات عبارت نظر و آمد که بالامر قوم است فرق همین قدر که مولف
کتاب ترجمه لفظ فرمایش معمار از او نوشته است و صاحب کتاب مذکور که رخصت تخلص است تجار آزاد
است و ابتدای بنامی این از زمانه حضرت سلیمان علیه السلام می نویسد که تا بعد قول قیاسی این
مولف می کند و اینم حضرت رعنا در آن کتاب مولفه خود افاده می فرماید که کتاب فرمایش از مقامی که
ذکر بخواه در اینجا است کشاده می شود و الفاظ نامش سنیت جان بخواه است و نیز در همین افاده
میفرماید که عورت و غلام و مشرک غیر اهل کتاب و هند و حرامی را فرمایش نمیکنند فقط فرمایش خود
مولف این رساله بالا نوشته است که مشرک و هند و خود ایمان بکتاب ندارند که اهل کتاب نبوده اند
انگوشی آنها تحصیل حاصل است که نقب در خزانه می زنند در و پرانده و خرابه و از عورت خط راز
و شوار است که احتمال کشف عورت است و غلام و حرامی را خود بجز با احتیاط فرمایش نمی کنند
که غلام عبد مملوک و دیگری است شاید بجز مالک و مولای خود خط راز نتواند و از حرامی هم خوف
افشای راز صریح است که مقبره نمیدانند مگر سخن همین است که شناسائی حرامی چگونه تصور که
او خود از زبان خود اقرار نتواند کرد و باز صورت شناسائی او بصیت فقط تا اینجا که تحقیقات عقلی و نقلی
و سیمی و اخباری و کتابی و قرآن قیاسی کارگوش و زبان و قیاسات و ظن قلبی بود که جانب
احتمال شبهه هم داشت و مفید قطع و یقین و اثنی نبود که بعد معادوت مولف از کلکته کلید این
قفل و بان فرمایش من الله بلا اراده از جانی بهم رسید و معین و مصدق این همه مضامین قضا
گردیده آنچه نصیب گوش بود نصیب چشم گردید فاعلم کفایت کان کذا تصریح حال فرمایش از زبان
فرمایش بتوضیح تمام و بیان واقعی قریب بعضی و نیز سبب قفل و بان فرمایش که بجهت سبب زبان
بیان قفل نیز نند و نیز ازین کلید آن قفل و بان فرمایشان چگونه می کشاید هر قدر که پیشتر بسکوت
و اخباری احتیاط بود که سر میداوند و سر میداوند همچنان بعد استعمال این کلید با شتار و اعلا
این اینقدر بی اختیار شوند که اگر سر هم رود دیگر سر نمی پوشند و بلا استفسار خود بخود بیان می کنند
و بدون گفتن چگونه خط خود خودی توانند فقط پس اولاً صورت بهم رسیدن کلید این قفل

ومان باید شنید که چگونه و از کجا بهر سید از ملاحظه تمام رساله جدا و واضح می شود که مولف رساله
 بیچ و قیغه از تحقیق و تحقیق و تدقیق تفحص حال فرمایش عملاً و نقلاً و قیاساً و قرینتاً با امکان
 برداشته است و آنچه بیشتر از عقل و قرائن و قیاسات بتشاهد و تصدیق آیات و حدیث بنامه
 سپرده شد بعد تحقیقات واقعی آنچه دیده و شنیده شد با قیاسات خود مطابق یافت که بعد ملاحظه
 تمام رساله واضح می شود مگر تا هم حالی از تردید نبود که آخر این همه تقریرات و قیاس است گویای واقعی
 باشد مگر فائده قطع و یقین نمی بخشد تا که کدام فرمایش همه حالات و معاملات بر خود گذشته از زبان
 خود نگویید بر همه قیاسات گویا و بل فراموشی است مگر همان خاطر نمی رود و بر دل نمی نشیند
 و گویا قطعی قلبی در کار است همچنین که قیاس خطا کند بر امر قیاسی و ظنی حکم قطعی نتوان کرد که ان
 قبض الطریق ایشم هم آمده است لاجرم بدین تردید که مولف رساله در هر حال جویای حال بود و
 مغرور می حسبت کار بجائی نمی رسید هر گاه مشیت انزوی بکشف و افشای این معانی متعنی شد
 چنان خود بخود من الله پرده از روی کار برداشته شد که بتاریخ نسبت و ششم حمادی الاولی
 ۱۲۰۳ هجری روز جمعه بمکان یکی از احباب که نام جانان و بنیاسبت همین نام خطاب به هم
 ماه الدوله بهلور است مولف را گذر واقع شد در آن صحبت که چند صحائف اخبار چهارم اتفاقیه بنظر
 و آمد بنظر اجمال دیده می شد که در یک صحیفه لفظ تحقیق فرمایش تعلیم واضح دیده شد گوئیم استخوان
 که یارو خانه یافته می شود لاجرم بنظر تفصیلی و بدینش ضرور شد همانجا که صحیفه اخبار دیگر بنظر درآمد و نیز
 همان مضمون بعینه با اختلاف عبارت دیده شد که یکی تصدیق دیگری میکرد و همه بعضی در آمد و بعضیت
 قبول کرد و بر دل نشست آنچه تقریرات و قیاسات خود و حکایات سعی بیشتر نوشته شده بود آنچه بر
 مصداق آن گردید و همه شبهات ظنی باطمینان بدل و اطمینان بدل گردید و مفهوم معنی برین قلبی
 هویدا و اطمینان قلبی پیدا شده کار از گوش بچشم کشید و شنیده بر دیده رسید تا آئین قرض ربی خویش
 یابنده شد و آن آئینست که در صحائف اخبارات مکرر از صادق الاخبار از تحریر کابل نشان میدهد
 که فرج ظفر موج انگسید بهر گاه در یار کابل تسلط واقعی نمود و فرقه فرمایش هم در آنجا رسیده یک
 فرمایش جانانه که تعبیرش جاودگه است در کابل بنا کردند رئیس کاملی شجاع الملک که نشانیده و بدو
 همین سرکار تاج بخش بود با سید در یافتن اسرار فرمایش خویشی تمام اجازت بنامی تو فرمایش جانانه

داد و بعد ترتیب و تکیس آن مکان تخی مسکب و جمع فضول که میگوید خطار از ازو ممکن نباشد تا شکر
 بصرف دو عدد عطیات مشکاثره بشرط انظار حال در فرمایش و ان فرستاد که حسب دستورالعمل
 فرمایش شده آید از آن باز هر چند طبع و خوف و شرمی و گرمی و مغالطه با و در پوشی نشسته و غیره در پیشانی
 و پوشی بهر منتظر استفسار که موقوف و بالمش و ان شد تا اینکه مشرف برگ و قتل کرد کار می نگاشد
 و حرفی بر زبان نیاورد و آخر ایوس شد و دست از بازو داشتند بعد از مردمان دیگر بچوش آمده از
 نزد خود صرف کرده بدعوی انظار حال فرمایش شدند و بجز فرمایش شدن بدستور هر سکوت بر زبان
 و حرفی نگفتند تا اینکه بعد سه سال عمل سرکار انگلستان که محض بطور ادا و دخل و دانی شجاع الکلی بود
 از آن ملک برخاست بدینوجه حفظ و نگهبانی و مجاورت و ترمیم خانه و فرمایش هم صورت زیست که
 شد همین که آن طلسم جاود که شکست قتل در آن بکشد و در سکوت بگست یا پیشتر حرفی بر زبان
 نمی آورد و در سر می دادند و سر نمیدادند یا بعد شکستن قتل در آن اگر سر هم رود سر نمی پوشند و بدون
 استفسار بچوبه و باز سرودن آغاز نما و انداز بجهت آن فرمایش مسکب وضع که بشرط انظار حال بعرف
 و مواعید شجاع الکلی فرمایش شده بود جهان سر داد که در مکان فرمایش هفت درجه بوده اند و
 هر دو وجه عجایب بسیار اند و نام آنها معلوم دارم تا مثال آنها در جای می دیگر نظری آیند که بدان
 تشبیهات نشان دهم مگر جایی صیب و خطر ناک و صورت ویرانی وحشت ناک کیف چون بدیده می
 رسیدم از آن هم صیب تر و کیف تر در آن در صریح صاحب دستم گرفته بدیده دیگر بود آنچه می بینم
 که یک مروه بدیست که به منظر شکل صیب افتاده است صاحبی که بهرام بود چیزی بر آب خواند و این
 مروه فوراً آن مروه بیاستاده شمشیر بر پشته بگفت همراه من بشو و هیچ وقت از من جدا نمی شد
 از آن وقت کمال هیبت و خوف بر من غالب شد که از بیان بیرونست بهمین منظر که هر هفت درجه
 طی کردم صاحب مذکور را و لا دستم گرفته سه بار تکرار گفت که تو فرمایش شدی هر بار با قرار کردم که شدم
 بعد چنین اقرار شد باره قتل بروی نام زد و که حرفی بر زبان آوردن نمی توانستم از آن باز جایی که فرمایش
 آن صورت مروه تیغ بر پشته بگفت مثل هم بود هر دو همراه بود از خوف او حرفی بر زبان آوردن نتوانستم
 و اینقدر در عیب و هیبت او بر من غالب بود که یقین پیدا کردم همین که حرفی بر زبان می آورم شمشیر بر
 و هیچ حال مثل هم بود از من جدا نمیشد و همان بر مسازا شد و هر دو بر پیش و پیشی محبت قادر بود نامیستم

و اگر فرمیش و گیر از دور و ز نهار کس می دیم بر سر او هم جان کس نمی کشید استاده می دیم و
از دور همین نشان می شناسم که درین زمره فرمیش بوده است حتی که اگر عقب و پوزخانه من کیم
فرمیش میگذشت مرا خبر میکرد و همین نمط اگر تازه فرمیش و از من بشد مرا خبر میکرد و این عملیات
شعر می را معاذ اللہ از بی و لغو و بی حاصل میدانم سخن برای نمودن مردم تا پیوسته از روی کلام
بر نیفتد من هم گاه گاه همین عبادت شری بظاہر بطور نماز نشست و بچاست می کردم عرض که
تمام عقیده من جانب همان شمشیران بود و سوا می او همه را باطل میدانم از وقتیکه
آن فرمیش و آن سار و مندم شد فوراً آن شکل مهیب از نظرم و همیشه از ولم رفت ولی آن
ولم با ظلمات آن لغاضاعی کند که بدون بیان آن ضبط خود نمیتوانم فقط اکنون بسوگفت رساله
می نویسد که همه قرائن و قیاسات عقلی و معنایین نقلی و آنچه بالا بتفرس تصدیق خصوص
قرآنی نوشته ام ملاحظه رود که چندر بود و مطالبی واقع درست برآمد و کلید این قفل همین
یافته شد که هرگاه آن طلسم جاود فرمیش و آن شکسته شود قفل از زبان همه فرمیشیان
آسمانه و هر سکوت از لبها میگذرد که همه فرمیشیان آن خانه بعد شکستن مهر سکوت و زندگ
آن خانه بهین نمط بیان می توانستند کرد پس توان دانست که کلید این قفل طلسم شمشیر
این قفل است السلام

خَاتَمَةُ الطَّبَعِ تَقْرُنُهُ لِعَرْضَتِ الْعَقْلِ تَعْرِيفُهُ

دل سپرد و دستم صاحبان خدای را در دعا که راز نهان خواهد شد اشکارا در کلام
بگری قدرت او و ایها العالمون فانیه کواجه ایها الناس اندک بدیده دل ملاحظه در کار ہے
که راز حب و آدمی سے متجاوز ہوا پھر راز نہیں رہتا بلکہ دلہا سے نکلتی ہوئے افشا ہوجاتا ہے کہ
التسر آواز اور انہیں کتا و خلاف ستر فرمیش کے کہ باہزاران اشاعت کی منور فرمیش کے مخفی
ہے ہر خد نہاروں آدمیوں نے اسکے افشا میں ہر طرح کی کوششیں عیسار و خطیر کین اور محض ہر
افشا برف خطیر ہے بڑے حکما سے ذریک خود فرمیش ہو گئے اور بہت عوام سبک وضع جن کے پیشین
بات نہیں رہتی تھی بشرط افشا صرف زرنے فرمیش کروایا یہی بعد فرمیش ہوجانے کے افشا
منہ پر قفل ہو گیا کہ سر دینی کو مستعد کر بیرون یا معذرت طلبنے تفرس اور قیاسات

اور تحقیقات حتی الامکان سے اسکے بیان میں رساں ملے مگر پھر بھی اخیر کو اتنا لکھ دیا کہ حال واقعی بیرون و ترمیم ہونے کے نہیں معلوم ہو سکتا ہے پس ایسے مضامین قیاسی بیرون نص قطعی یا مسابغہ ظاہر یا اظہار اور تصدیق ترمیم سے مفید قطع یقین کے ہرگز نہیں ہو سکتے اور شبہات سے خالی نہیں ہو سکتے کہ ان اطلاق لایقینی میں کجی شیاء خصوصاً طعن فاسد کہ جانب گناہ کی غالب تر گناہ کہ ان تعض اطلاق ائمہ پس جس حالت میں امور لغو اور فضول میں گمان بد کرنا منع آیا ہے اور حکم گمان نیک کا ہے کہ وَاذْأَمْرُوا بِاللَّغْوِ قَرِيبًا اگر آئی ہے کیف کان کذا کہ بظاہر کوئی جانب لغویت کی نہیں یہاں گمان فاسد کب روا ہو سکتا ہے مگر لازم بر تحقیقات و تفرسات مولف کتاب کہ قبل تحقیقات مشاہد ظاہری کو باجمہ لاعلمی یا محض اپنے تعقل اور تفرس سے ہر مضمون تفرس عقلی کو آیات حکمات منصوصہ قرآنی بشاہد اور تصدیق اخبار نبوی صلی اللہ علیہ وسلم اسطر صبر مستند اور رد قل لکھ دیا ہے گویا ائمہ کے معائنہ کر دیا ہے کہ گمان فاسد کا گمان نرا اور تمام من شکت تقد کفر بنو چلو پایا ہے پھر اس پر اکتفا لکھ کے کس مجاہدات اور مشقت جسمی اور صرف مالی سے تحقیقات ظاہری کو بھی ساتھ تفرسات عقلی منصوصہ کو حرف بکون مطابق کہے دکھا دیا ہے اور ہر جزئیات کی تصدیق اور تائید میں ایک ایک آیت قرآنی ایسی واضح تر لکھ دی ہے کہ گویا حکم تقاسمی وہی سے ایک ایک بات خدا سے پونچھ پونچھ کر لکھ دی ہے اس سے پایا جاتا ہے کہ درحقیقت مقتضائے مصلحت و وقت مشیت ایزدی واسطے ہدایت اور اتبناہ لینے بیرون کے اسکے افشا کی مقتضی ہوئی ہے جسکی خبر حدیث نبوی میں اس حدت

سے ہے سَيُخْرِجُنِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ سَيَاطِينُ أَوْ قَوْمٌ سَلْبَانِي بِنِ وَادُوْنِي انجریا بسو کم فی

مہاسکم و یعیلکم سنن ویکم فلا تقبلوا منکم پس موافق حکم ہے
 اخبار نبوی کے افشا کرنا بمشیت ایزدی



تقریب رسالہ ناوہ افغانی اسرار و ہمیشہ رحمت نامہ
جاوونگار منشی میان داو خان صاحب سیاح مستند
خاص سہ کار ابد قرآن و اب میر غلام بابا خان صاحب بہاؤ
رئیس سورت

طاسم کشانی تقریب میر محمد کبریا کے کہ ان ان ضعیف البنیان را بقدر
خلعت و تقدیر مناجاتی آدم مخلص فرمودہ طاقت گرہ کشانی محمود مستند
ویار اسے افغانیے رازبا سے نہفتہ در داود و تحریر شکنی تحریر ضعیف مستند
ملل فاسدہ داوہام و حرکات شیطانیہ بین قدم کر امت لازم
وہدایت عامش از پایہ اعتکبار و رافت و افضل الصلوٰۃ علیہ و علیٰ آلہ و
صحابہ اجمعین بر مرآة خواطر ارباب بصائر کہ عکس بزرگجایب عالم تقویٰ گزین
غرائب موجودہ بنی آدم است مخفی مباد کہ پارہ از زمانہ گذشتہ باشد کہ خاک
بمقدار برسم سیر و سیاحت و پارکدازید و فطرتم اشواق و تمنیات خاطر زہرا
در سیر و تفرج اصحاب انحصار کردہ اند بل ذہان بیان بفسط و سیاحت نام نہا
بمیان داو خان سیاح رشتہ دار از در و دارالعلم لکنو کہ با این ضد شکستہ
شاہد عثمائی علوم و فنون در کنار دار و فر اگر ویدم و بسا تقریر العجب محبت بود
کاشانہ دوست دل نواز سہزادیہ نازش دوستان سہل با بنیاد کلاو نہ عارض ہوت
و وفاق شائستہ کس طرہ حسن اخلاق کہ در واقع مجملہ رنگ اتفاق بہت و مستقل
مجملہ اتفاق نام گرامیش منشی نول کشور مالک مطبع او وہ اخبار رشتہ دار
وار و رخت سفر کشا دم و بود بواسطہ تحقیق ممدوح الصمد رتلاق عماد شہرت را
آرزو کردم چون خانہ بی کلفش را مخرج خاص و عام کردہ اند تا کہ شری اہل بیہود
کمال و رتقہ نام خلافت از بزرگے عالی و باغی بکند فکر است میان در بائی شہرت
ساینے حسرت و زمانے سما جہلی بیہوشی منشی کہ شایستہ بہاؤ و سیر اولاد
منشی محمد علی الدین حسان پندار و بلکہ ہی بہت بخرق کلاو

او بسیار است و از بیخ کلامش در صحبت با کسی متعدد و لطفی برداشتم پس بدید و نصیحت
 و سنجیده عباراتش چنان پند خاطر مرقم افتاد که اگر سعدی بحضرتش خوانم بجای است
 و اگر خاقانی نماندیش گویم سزا بسجای گفتن عجوبه تصانیفش بدیدم غلبه کرد که این
 عرائس زیبا و الوار استیم شام آرا بجای حضرت قدرت تسلیمان
 تربیت خود بشیر مگر متوجه شدم یزد ساد و معدلت زیبا انگین خوانم محرو
 و جلال نوین نوازین کشور جباه و جلال نخلت در حراق فضل نقشند کارنا
 فرزندک و عقل تجرد محیط دنیا کے فراست نیرو کے بازو کے شجاعت جوهر
 صمیمیت و شہامت جلوه ده لعبت و لفریب همت باغ نظر معنی شناس
 یکسره خجسته انعامس نگه فرم اسرار کین و قیاسه باب نکات سخن نقاد
 تقوی و سلامت پیاپی طر فدا تاج استان اقسالیم معاصی آقایی نامدار
 علم اقتدار قواب مسر غلام بابا خان صاحب بهادر
 رئیس سعادت که در زمانه بغلو هم و همو مگر م خودش بکیت الی است عالی قمار
 کماندیشی بالاحسن امان معارج سخن در انداز کتب بوس تالیف معترف
 بجز و تقوی و سعادت کرسیا مع نواز کے اوصافش بر حلقه ارباب خرد و ذکا و حب
 و پر فیروز اوصاف حسنہ و خصائل حمیدہ و بذات و الالیش خمیسیر
 کمند و اندر در آجیم سابع خصیہ سچا یا و گزیده محاسن جو و با جو و شش الی ترقی و نظیر
 و اکتتم از حجت انجمن سباحت خند اشعار توصیف و الالیش از دل به بیان

شعار

اعتبارش محمود و گاه محمود و صف او کفر گاه و کافر سوز و اور می کفر تو من و دین یا بدی و اولی خستد او کجا اگر کفر از سعادتش تیریم عامه بخیر و هم فی العظیم و خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا کفر با کسند چیا خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا	خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا	خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا خستد از کفر سوز او خرد پسند او مرد با پیدای رونق نیرم از کسند چیا
--	---	---

۳۸

کہندار و نظیر و عرفا لم... اشید بر حجت نامہ اگر امرا | چونت بھاوسی اسلام
وام و ولستہ و لا زال مولنتہ فرایم و بشا طلعے این شاہان زبیا غلوئی
ارایم و پسا تم تبیان پیش همچو نقاد و الانظر از اہم سیر شگفتہ اش گل کفر
با بچہ حسب مناسکے خود از خیزینہ گوہر امای تصانیف کشیرہ اش و وہا سحر
تا دورہ بیان اسرار محبت و افشامی اسرار فرمیشین را
کہ ہر یکی در مرتبہ خود در یتیم و نعمتی غیر مسترقبہ از انعامات خدا کے نوعیت
بر حسب دیدم و بر رسم ارغمان و کہہ آورد سفر حضور پر نور آقا کے نعمت خود شکر
کردہ عزیزی اختر و دم و بمصداق آنکہ بیت پذیرا سخن بود شد جاگیر سخن
کز دل آید بود و لب پذیرد سخن پذیرا پیش منصف در آفرینہا گردیدم از اسرار
ہمت جاسے نہمت ملازمان کیوان مکان آقا کے نامدار مشغوف تبرک یہ عام
و انجام آری خواص عوام است فرمان واجب الانقیاب و بالطلباع ہر دو
نسخ ناوردہ شرف نفاذ یافت تا بہت نافع مقاصدش کہ بحجاب خفا و تقوی خفتا
مستورا نہ منصف شہود شستہ کمل البصر و دید و جهان و غارہ کش چہرہ
مشافان گرد و خاکسار ہمیں ارشاد واجب الاتباع کہ ہمت بر بستہ بنامی
کارخانہ یقین موصوف خود شش کہ مطبع او وہ انجبارش نامند
و ستاد ہم و بانظما عش ایسا ساختہ مجرا اللہ کہ ابن کلب طلسم سر بند
و منقاج خزینہ نو و کہن موسوم بہ افشامی اسرار فرمیشین محتوی
رازہائے نہمت کہ از بدوار نقاشی اعلام شوکت سرکار قومی الاقدار انکا شہیدین
فصحت آباد ہندوستان زبانی بانقش ہے اسرار فرمیشین سو دوائے دسر
و اہستہ است و ہر کس بہ نیرو کے خود دست دیاے زودہ اطلاع حقیقتش را
چہ نہتہ چہا ہم متعلقہ ہا ہستہ ہم پائیر وہ اکثر کے درین تمت ایمان
یرا و دادند و بسیار ہے کہین آرزو عجا ئد شرب خود را بطریق نہادہ تسلط
شیاطین بر خود گوارا اگر و نہتہ کہے لیدر طبع زبانی بہ تبیان تیری از اسرار

چونکند و هر که بران آگاه شد هر سگوت برود و این نصاب و الکر سر رود و در سگوت
 ازان بر زبان نسیا زد و اگر شیرینی جان مرارت آن بود هلاک گردد قطره ازان بخر
 ناپسداکت را از زبان بچکانند آن نفعی هم خالق قند پیر که نخلال و قائق
 و کشفات حقائق به بندگان خاص خود از زانیه داشته ازین رساله مجیب
 بطریق پائسته و طرز شایسته بطهور آمده و آن گنبد بی در را از هر سو
 در بی و آن قفل ناشکسته را طرفه کلید بی بطهور رسید و در کمال
 صحت و صحیح و نظر ثانی حضرت مصنف و مطبع نامی منشی نول کشور

مالک مطبع اووه اخبار باه منی کشته
 حایب لطباع
 پذیرفت



SALAH JING ESTATI DEI
 (Oriental Section)
 PERSIAN PRINTED BOOK
 Accession No. 1949
 Subject